

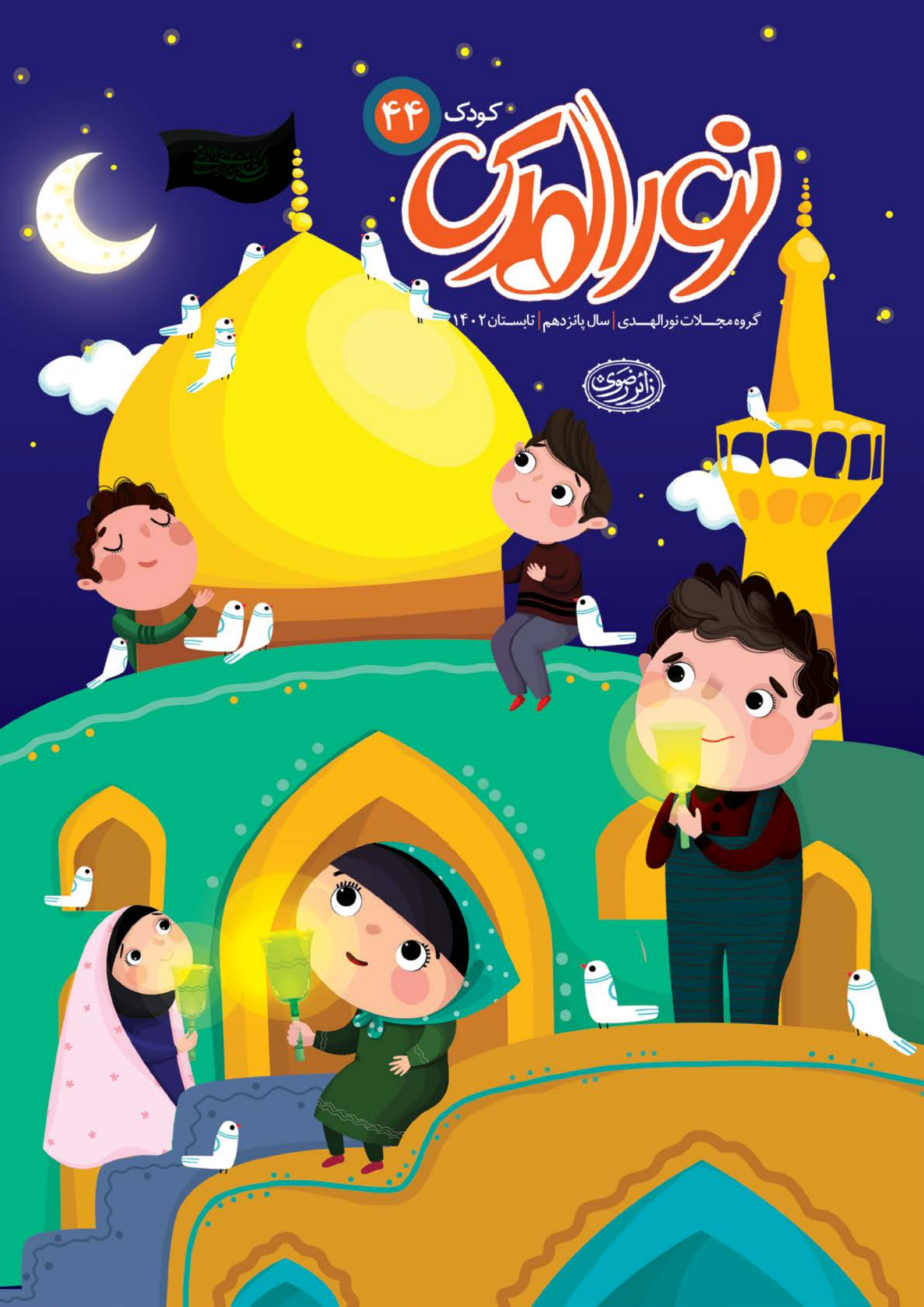
۴۴

کودک

نورانی

گروه مجلات نورالهدی | سال پانزدهم | تابستان ۱۴۰۲

زائر ضوی





سلام
ضامن آهو ۲۶

دیدار ۲۴

شعر
زندادان آهوها ۲۳

شعر
جوجه یاکریم ۲۲

رنگ پوست
اهمیت ندارد ۸

یک قول
حسابی ۶

شعر
عزاداری ۵

سلام بر
امام خوبم ۴

سرگرمی ۳۴

نقاشی های
شما ۳۲

قصه های
زندگی پیامبر ۳۰

سوره شناسی ۲۸

خونه به خونه ۱۶

به خاطر
آرامش ۱۴

پسرنوح با بدن
بنشست ۱۲

برادر و خواهر
غریب ۱۰

مسابقه ۳۵

حساب
مشترک ۲۰

صندوقچه
عزاداری ۱۹

از حق خودت
دفاع کن ۱۸

نشریه نورالهدی کودک، شماره ۴۴، تابستان ۱۴۰۲

نورالهدی

صاحب امتیاز: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

تهیه و تنظیم: اداره برنامه ریزی آستان قدس رضوی

به سفارش: اداره تبلیغات فرهنگی آستان قدس رضوی

طراح جلد: فرزانه رئیس الساداتی

شمارگان: ۳۰۰۰

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی هنری خراسان

ناشر: زائر رضوی (وابسته به معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی)

نشانی: حرم مطهر رضوی، صحن پیامبر
اعظم ﷺ باب الهادی ﷺ، اداره تبلیغات
فرهنگی، دفتر شبکه مخاطبان نورالهدی.

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۷۳



آستان قدس رضوی
معاونت تبلیغات اسلامی

سلام بر امام خوبم

تصویرگر: مزگان طائی نیا

سلام پرچم سیاه عزا که آن بالا روی گلدسته مسجد آویزان شدی!
آمدی و با خودت هوای گریه را آوردی.
هوای عاشورا و محرم و صفر را. هوای غصه و غم را. آمدی و شهر را عزادار کردی.

چه واژه های قشنگی روی صورتت نوشته شده است:
السلام عليك يا رسول الله ﷺ، السلام عليك يا حسن مجتبیٰ ﷺ، السلام عليك يا شهید کربلا، السلام عليك يا علي بن موسی الرضا ﷺ!

سلام به تو و سلام به پیامبر بزرگ
اسلام محمد مصطفیٰ ﷺ!

سلام به تو و سلام به امام مهربان
امام حسن مجتبیٰ ﷺ!

سلام به تو و سلام به اربعین امام
مظلوم و شهید امام حسین ﷺ!

سلام به تو و به گنبد طلایی حرم
امام رضا ﷺ!

سلام پر از اشک و غم به شما.
سلام و سلام و سلام...!

عزاداری

اربعین رسید از راه
وقت گریه و زاری
هر کجا به راه افتاد
هیئت عزاداری

بعد هم رسید از راه
چند تا غم دیگر
چند اتفاق بد
روزهای غمگین تر

ما سیاه پوشیدیم
باز حالمان بد شد
روز رحلت تلخ
حضرت محمد ﷺ شد

شد شهید در این ماه
دومین امام ما
شد شهادت آقا
آن پناه آهوها

توی مسجد و هیئت
شب دوباره بیداریم
واقعاً که در این ماه
ما همه عزاداریم

لیلا خیامی
عاطفه فتوحی

نور الهدی
شماره ۲۴
۵

نور الهدی
شماره ۲۴
۴

یک قول حسابی

● مهرزاد رحیمی
● تصویرگر: فاطمه آزادی

من و مامان توی حرم امام رضا (سلام الله علیه) هستیم. چشمم به آبخوری می افتد. از مامان اجازه می گیرم و می روم یک لیوان آب برای خودم می ریزم: «چه آب خنکی! به به!» آب می خورم و سلام بر حسین (سلام الله علیه) می دهم و لیوان را توی سطل زباله می اندازم؛ اما هنوز تشنه ام. یک لیوان دیگر برمی دارم و آن را پُر می کنم. کمی از آب می ریزد روی دستم. نصف لیوان آب را که می خورم، دیگر تشنه ام نیست. می خواهم لیوان را توی سطل زباله بیندازم. مامان لیوان را از دستم می گیرد، می گوید: «نباید لیوان را پُر می کردی، اسراف است!»

تعجب می کنم و می گویم: «این یک ذره آب هم اسراف می شود؟!» مامان می گوید: «بله! زیاد یا کم که فرقی نمی کند. با همین یک ذره آب، چند تا پرندۀ سیراب می شوند، شاید هم یک گل کوچک! تازه، اینکه تندتند لیوان ها را دور بیندازی هم اسراف است. درست است که لیوان ها بازیافت می شوند؛ اما اگر از اول به اندازه استفاده کنیم، بهتر است.» مامان توی لیوان من برای خودش آب می ریزد و می خورد. من هم توی دلم به امام رضای مهربان قول می دهم که دیگر چیزی را اسراف نکنم و همیشه به اندازه ای که می خواهم، آب بریزم؛ نه کمتر، نه بیشتر.



رنگ پوست اهمیت ندارد

● مهدی خسروی
● تصویرگر: سوده شیدا

در کره زمین، کشورهای زیادی وجود دارد و آدم‌های مختلفی در آن‌ها زندگی می‌کنند. مردم کره زمین، باهم فرق‌های زیادی دارند؛ مثلاً رنگ پوستشان فرق می‌کند، زبانشان یکی نیست، نژاد و قبیله‌های گوناگونی دارند؛ اما همین آدم‌ها، در بعضی چیزها مثل هم هستند. یکی از آن‌ها، خدای مهربان است. یکی دیگر، همین زمینی است که در آن زندگی می‌کنیم و خدای بخشنده در آن نعمت‌های زیادی برای انسان‌ها گذاشته است. خود آدم‌ها هم بعضی کارهایشان شبیه هم است؛ مثلاً همه به غذا و آب و خواب احتیاج دارند.

حالا فکر می‌کنی انسان‌ها باید به چه چیزی افتخار کنند؟ آیا به رنگ پوست یا زبانشان افتخار کنند یا به غذاهای خوش‌مزه‌ای که می‌خورند یا پول زیادی که دارند؟ خدای مهربان در آیه سیزدهم سوره حجرات می‌گوید که آدم‌های روی زمین را یک‌شکل خلق نکرده است و آن‌ها را از نظر رنگ و زبان و نژاد، مختلف آفریده است؛ اما همه آن‌ها انسان‌اند. خدا از آن‌ها خواسته است که آدم و انسان خوبی باشند و کارهای خوب انجام دهند؛ پس هرکه به‌خاطر خدا کارهای خوب و درست انجام دهد، او آدم‌تر است و انسان‌ها باید به کارهای خوبشان افتخار کنند.

بعضی از انسان‌ها، بین انسان‌های سیاه و سفید یا پول‌دار و بی‌پول، فرق می‌گذارند و فکر می‌کنند ارزش سیاه‌پوست‌ها یا فقیرها کم است.

این‌جور حرف‌ها در زمان امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) هم بود؛ اما ایشان به حرف خدا عمل می‌کردند. یکی از اهالی شهر قدیمی بلخ گفته است که در سفر امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) به خراسان، همراه ایشان بوده است. یک روز که پیش ایشان بوده، دیده است که وقتی برای غذا خوردن سفره انداختند، امام همه کارکنان و خادم‌هایشان را برای سفره دعوت کردند؛ بعضی از این خادم‌ها، سیاه‌پوست بودند؛ اما امام همه را چه سیاه و چه غیرسیاه دعوت کردند و با آن‌ها هم‌سفره و هم‌غذا شدند. او تعجب کرد و به امام گفت: «بهتر نیست برای خادم‌ها و خدمتگزاران سفره جدایی بیندازیم؟» امام گفتند: «خداوند همه ما یکی است. پدر و مادر ما هم یکی است، یعنی آدم و حوا. خداوند هم پاداش را در برابر کارهای بندگان‌ش می‌دهد.»

امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) وقتی بعضی از دوستانشان از ایشان یا پدر و پدربزرگشان خیلی تعریف می‌کردند، می‌گفتند: «بهترین مردم کسی است که از خدا بترسد و باتقوا باشد؛ نه اینکه مثلاً در خانواده مهم و مشهوری به دنیا آمده باشد.»

محمد، از پدرش درباره امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) تعریف می‌کند که روزی پدرش پیش امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) می‌رود و به امام می‌گوید: «شما به‌خاطر شخصیت و بزرگی پدرتان، امام‌موسی، بهترین فرد روی زمین هستید.» امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) با حرف پدر محمد، مغرور نمی‌شوند

۱. محمد بن یعقوب کلینی، کتاب الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۳۰، حدیث ۲۹۶.

و جواب جالبی به او می‌دهند: «بهترین صفت پدران من، تقوا و درستکاری بوده است. اطاعت از خداوند، بهترین سرمایه و سود آن‌ها در این دنیا بوده است.»

یک نفر دیگر دوباره به امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) می‌گوید: «به خدا قسم که تو بهترین مردم هستی.» امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) به او هم جواب محکمی می‌دهند. اول می‌گویند: «به خداوند قسم نخور.» بعد می‌گویند: «بهتر از من، کسی است که تقوا و خداترسی و فرمان‌برداریش از خدا بیشتر باشد.» سپس امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) آیه سیزدهم سوره حجرات را می‌خوانند که خداوند می‌گوید مردم را در قبیله‌ها و ملت‌های مختلف آفریده است تا یکدیگر را به‌خاطر همین تفاوت‌ها بشناسند و البته عزیزترین و گرامی‌ترین فرد پیش خدا، کسی است که تقوایش بیشتر است.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کتاب عیون أخبار الرضا (سلام‌الله‌علیه)، جلد ۲، صفحه ۲۳۶، حدیث ۱۰.



برادر و خواهر غریب

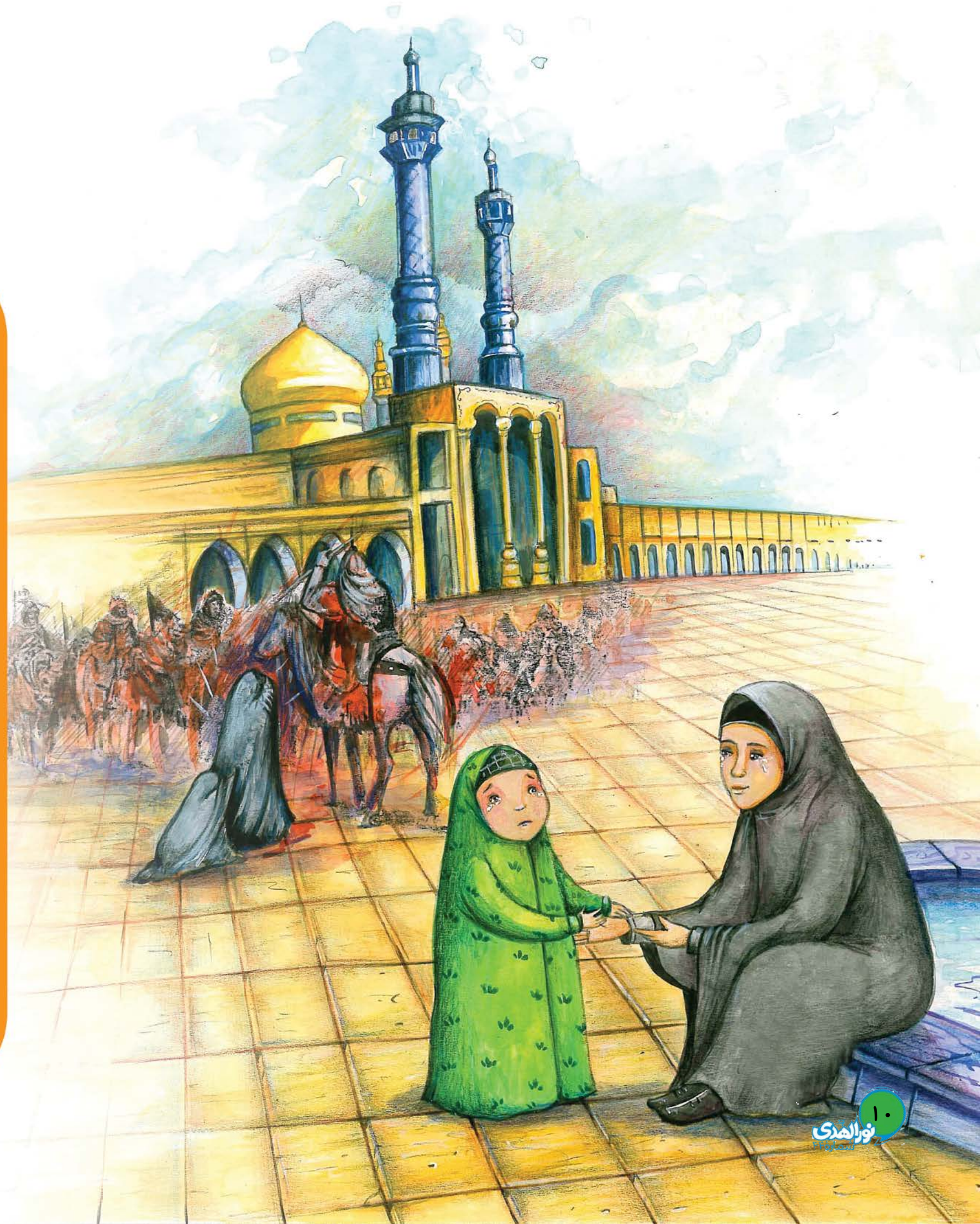
• علی باباجانی
• تصویرگر: نیلوفر مسچی

را بگوید: ولی نگفت.
من ماجرای مشهد پارسال را به مامان گفتم.
مامان هم برآیم، هم قصه امام رضا (سلام الله علیه)
را گفت و هم قصه حضرت معصومه
(سلام الله علیها) را. آخر همه اش برای من سؤال
بود که چرا امام رضا (سلام الله علیه) در ایران
است. حاکم آن زمان، امام رضا (سلام الله علیه) را
به زور به ایران آورده بود. وقتی امام رضا
(سلام الله علیه) به ایران آمد، خواهرش، حضرت
معصومه (سلام الله علیها)، هم به ایران آمد تا در
کنار برادرش باشد؛ اما دشمنان در مسیر مدینه
تا قم، حضرت معصومه (سلام الله علیها) و
یارانش را اذیت کردند. حضرت
معصومه (سلام الله علیها) هم، در قم به خاطر
رنج و بیماری از دنیا رفت. امام رضا
(سلام الله علیه) هم، در مشهد به دست مأمون
به شهادت رسید. وقتی قصه غریبی این امام
عزیز و خواهرش را شنیدم، چشم‌هایم اشکی
شد و گریه کردم.
به مامان گفتم: «خیلی دلم می‌خواهد به
مشهد بروم؛ مثل پارسال که رفتیم. کاش الان
مشهد بودیم و به زیارت امام رضا
(سلام الله علیه) می‌رفتیم.»
مامان صورتم را بوسید و اشک‌هایم را پاک کرد
و گفت: «قربون دختر گلم بروم. ان شاء الله
باز هم می‌رویم. حالا هم، می‌توانی از اینجا به
امام رضا (سلام الله علیه) سلام بدهی.»
چشم‌هایم را بستم و دستم را به سینه گذاشتم
و گفتم: «سلام بر شما ای امام رضا، ما را
دعوت کن به زیارت بیاییم.»

با مامان به حرم رفتیم. حرم خیلی شلوغ بود.
وقتی مادرم می‌خواست وارد حیاط حرم شود،
رو به حرم ایستاد و گفت: «السلام علیک یا
حضرت معصومه.» بعد وارد صحن حرم
شدیم. من دویدم و از آبخوری کنار حوض
حرم، دو تالیوان برداشتم و برای خودم و مامان
پر آب کردم. تا مامان رسید، آب خوردن آماده
بود. لیوان آب را به مامان دادم. مامان آب را
که خورد، گفت: «سلام بر حسین» و بعد از من
تشکر کرد.

دسته‌های عزاداری وارد حرم می‌شدند. سینه و
زنجر می‌زدند. دستم در دست مامان بود.
احساس کردم مامان دارد می‌لرزد. نگاهش
کردم. مامان گریه می‌کرد. من حواسم
نبود. گوشه چادر مامان را گرفتم و تکان دادم.
مادرم وقتی متوجه من شد، اشک‌هایم را پاک
کرد و گفت: «برویم.» وارد حرم شدیم. بعد از
زیارت، مادرم گوشه‌ای رفت. من هم برایش
مهر و زیارت‌نامه را بردم. مامان لبخند زد.
وقتی نماز و زیارتش تمام شد، گفتم: «مامان،
مگر امروز عاشورا است؟ خیلی حرم شلوغ
است.»

مامان گفت: «امروز عاشورا نیست؛ ولی مثل
روز عاشورا است. روزی است که برادر حضرت
معصومه (سلام الله علیها) را شهید کردند.»
من تازه فهمیده بودم که حضرت
معصومه (سلام الله علیها) خواهر امام رضا است.
یادم آمد که پارسال با بابا و مامان و پدر بزرگ و
مادر بزرگ به مشهد رفته بودیم. بابا گفته بود
که اینجا حرم امام رضا است. قرار بود قصه اش





پسر نوح با بدن بنشست خاندان نبوتش گم شد

روزی بود، روزگاری بود. در آن روزگار حضرت نوح علیه السلام فرستاده و پیامبر خدا بود. حضرت نوح علیه السلام سال‌های بسیاری مردم را به خداپرستی دعوت کرد؛ اما تعداد کسانی که به او ایمان آوردند و یکتاپرست شدند، خیلی کم بودند. کافران به هروسیله‌ای حضرت نوح علیه السلام را ذیت می‌کردند.

یک روز از طرف خدا به حضرت نوح علیه السلام وحی شد که کشتی بزرگی بسازد.

حضرت نوح علیه السلام چوب و وسایل لازم را برای ساختن یک کشتی بزرگ فراهم کرد و روی زمین خشک مشغول ساختن کشتی شد. دور و بر مکانی که حضرت نوح علیه السلام کشتی می‌ساخت، تا فرسنگ‌ها از آب و دریا خبری نبود. ساختن کشتی در روی خشکی باعث شد که دشمنان حضرت نوح علیه السلام بیشتر از گذشته به او طعنه بزنند و آزارش دهند.

حضرت نوح علیه السلام به مردم گفت: «به خدا ایمان بیاورید؛ زیرا به خاطر بدکاری‌های شما به زودی عذاب خدا نازل می‌شود و همه نابود می‌شوید.»

در میان پیروان حضرت، چند تن از بستگان او دیده می‌شدند؛ اما حضرت نوح علیه السلام پسری هم داشت که هرگز به پیامبر بودن پدرش ایمان نیاورد. او هم مثل بقیه‌ی کافرهای و حتی بیشتر از آن‌ها، به حرف‌های نوح علیه السلام و پیام‌های الهی‌اش می‌خندید.

بالاخره روز موعود فرارسید. در آن سرزمین خشک و بی‌باران، باران تندی شروع به باریدن کرد. چند شبانه روز پشت سرهم باران بارید. تا جایی که کم‌کم سطح خانه‌ها و گذرگاه‌ها را آب فراگرفت و آب بیشتر و بیشتر شد. حضرت نوح علیه السلام به یاران و پیروانش دستور داد وارد کشتی شوند. از هر نوع حیوانی یک جفت را هم داخل کشتی برد. باران بند نمی‌آمد. چند روز دیگر هم چنان بارید و بارید. تا این که سطح زمین، مثل دریا پوشیده از آب شد. برخی از مردم از ترس خفه شدن به پشت‌بام خانه‌هایشان و برخی دیگر از کوه‌ها و تپه‌های اطراف بالا می‌رفتند.



آب باز هم بالا و بالاتر آمد، تا جایی که بسیاری از مردم در آب غرق شدند.

باریدن باران هم چنان ادامه داشت. کشتی نوح که زمانی روی خشکی ساخته می‌شد، روی آب شناور شد. حضرت نوح علیه السلام از پنجره‌ی کشتی به مردمی که در حال غرق شدن بودند، نگاه می‌کرد. در میان آن‌ها چشمش به پسرش افتاد که از تپه‌ای بالا می‌رفت تا در آب غرق نشود. نوح علیه السلام می‌دانست که تلاش او بی‌فایده است و به زودی همه غرق می‌شوند.

پسر نوح کسی بود که به دلیل دوستی با آدم‌های بد به حرف‌های پدرش گوش نداد و در طوفان غرق شد. از آن به بعد وقتی بخواهند کسی را نصیحت کنند و بگویند با آدم‌های نادرست رفت و آمد نکن، داستان پسر نوح را برایش می‌گویند و این مثل را به زبان می‌آورند.

با دوستان گفت‌وگو کن:

چرا بعضی از بچه‌ها با پدر و مادرانشان درگیر می‌شوند و مخالفت می‌کنند؟

حضرت نوح علیه السلام از پیامبران اولوالعزم (جهانی) بود یا خیر؟

سوره‌ی نوح چندمین سوره‌ی قرآن است؟

به خاطر آرامش ما

مهدی خسروی
تصویرگر: مهشید رجایی

با تابیدن خورشید، روز شروع می‌شود. همه بیدار می‌شویم و صبحانه می‌خوریم. بابا بعد از صبحانه، به سر کار می‌رود. مادر کارهای خانه را انجام می‌دهد. من که این هفته صبحی هستم، به مدرسه می‌روم. حالا شب شده است. به جای خورشید، ماه تابان در آسمان است. شب‌ها، همه دور هم هستیم. من ظهر از مدرسه به خانه آمده‌ام و عصر مشق‌هایم را نوشته‌ام. بابا هم از سر کار برگشته است. مامان شام را آماده می‌کند و همه شام می‌خوریم. امروز تمام شد؛ اما فردا هم هست. چه خوب که خدا شب را آفرید. ما همه می‌خواهیم و فردا صبح کارهایمان را دوباره شروع می‌کنیم. آقاخروسه تا آفتاب می‌تابد و روز می‌شود، قوقولی قوقو می‌کند. همه را بیدار می‌کند که روز شده است و دیگر وقت کار است. خانم مرغ، جوجه‌ها را بیدار می‌کند. آقاخروسه و خانم مرغ و جوجه‌ها، دانه‌های گندم و خرده‌نان می‌خورند و به این طرف و آن طرف مزرعه می‌روند. حیوانات مزرعه، مثل گوسفندها و گاوها، با صدای آقاخروسه بیدار می‌شوند و گاهی غذا می‌خورند و گاهی بازی می‌کنند. کم‌کم شب می‌شود. آقاخروسه باز قوقولی قوقو می‌کند. همه می‌فهمند شب شده است. حالا باید همه به لانه‌ها و خانه‌های خودشان بروند و شب را بخوابند؛ چون فردا باز باید بیدار شوند. خدایا، تو هیچ وقت نمی‌خوابی و به استراحت احتیاج نداری؛ اما مهربان هستی و برای ما شب را آفریده‌ای تا بخوابیم و استراحت کنیم. اگر شب نبود، ما همیشه خسته بودیم و در روشنی روز نمی‌توانستیم خوب بخوابیم. خدایا ممنون از اینکه به فکر ما هستی.

رَأَى الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ...
(خداست که شب را آفرید تا در آن استراحت کنید.)

۱. سورة غافر، آية ۶۱.



در این جدول گردونه‌ای، سه جمله از پیامبر اکرم ﷺ حضرت رضا ﷺ امام حسن مجتبی ﷺ می‌توان یافت. البته ما برای کمک به شما حرف‌های (م د ن ا ر) را نوشته‌ایم. حالا شما می‌توانید در دو مسابقه شرکت کنید.

مسابقه‌ی نخست: با استفاده از پنج حرف روشن شده، هشت کلمه‌ی چهار حرفی (بدون حرف تکراری) بنویسید. مانند: مادر.

مسابقه‌ی دوم: پرسش‌ها را با دقت بخوانید و پاسخ‌ها را به صورت حرف به حرف طبق شماره‌ها داخل گردونه قرار دهید تا به آن سه جمله‌ی با ارزش دست پیدا کنید.

پرسش‌های گردونه‌ی کوچک‌تر:

۱. غذای مناسب برای مریض: ۱۹-۲۱-۳
۲. با آن صداها را می‌شنویم: ۲۷-۷-۳۲
۳. اولین بخش (زیبایی): ۱۲-۳۰
۴. مخالف روز: ۳۷-۳۹
۵. گریه است ولی بدون (ر): ۳۳-۱۰-۲۴

پرسش‌های گردونه‌ی وسط:

۱. داور آن را می‌زند: ۱۳-۳۱-۲۲
۲. محل رفت و آمد مردم که از خیابان کوچکتر است: ۱۹-۷-۲۱-۳۷
۳. هم توی دست ماست، هم در اعماق دریا و هم صابون آن را دارد: ۳۳-۱۶
۴. دانش‌آموزان وسایل‌شان را داخل آن می‌گذارند: ۱۲-۲۷-۱۸
۵. بالا رفتن دمای بدن: ۱-۳۴
۶. اولین کلمه از سوره‌ی یکصد و یازدهم قرآن (نام دیگر سوره مَئِدَة): ۳۰-۲۸-۲۳

پرسش‌های گردونه‌ی بزرگ‌تر:

۱. به معنای کار و تلاش است: ۳۰-۴۱-۲۸-۳
۲. سالخورده‌ترین سرباز امام حسین ۷ در کربلا: ۵-۴۰-۲۶-۸
۳. از ترکیب رنگ آبی و زرد، چه رنگی درست می‌شود: ۲۱-۹-۴
۴. در انگلیسی می‌شود (ماهی) ولی اینجا همان برگه‌ای است که آخر ماه به کارمندان می‌دهند و حقوق‌شان را روی آن می‌نویسند: ۳۴-۲۴-۱۱
۵. آخرین بخش بازی: ۳۲-۱۳
۶. (هوش) بی‌پایان: ۴۲-۳۱
۷. همان (هسته) است ولی (سین) آن افتاده: ۳۸-۱۰-۱



عبدالله ملک

صندوقچه عزاداری

مدیر مدرسه حکمت، هنگام برنامه صبحگاهی سر صف آمد و پشت بلندگو گفت: بچه‌ها امسال می‌خواهیم برای دهه آخر صفر با تلاش و هم‌فکری شما یک هیئت دانش‌آموزی تشکیل بدهیم تا با هم برای امامان و خاندانشان عزاداری کنیم.

سپس صندوقچه‌ای را به دانش‌آموزان نشان داد و گفت: اسم این، صندوقچه عزاداری است و برای این است تا شما هر پیشنهادی که برای تشکیل هیئت دارید، روی کاغذ بنویسید و داخل آن بیاندازید. بچه‌ها پیشنهادهای خودشان رو داخل صندوق انداختند.

ما در پایین چند پیشنهاد رو برای شما آورده ایم. در داخل هر دایره حروف به هم ریخته هر پیشنهاد نوشته شده است. لطفاً حروف هر دایره را مرتب کرده و کلمه‌ها را به دست آورید و در پاسخنامه یادداشت کن

سپیده عبدالله نژاد

صندوقچه
عزاداری

ایات
سیر

سای
شوپ

ینز
پشخ

سین
زی

گرو
روس

از حق خودت دفاع کن

ایمان در صف نانوائی ایستاده است. مردی از راه می‌رسد و جلو او می‌ایستد و می‌خواهد قبل از او نان بگیرد. ایمان می‌خواهد بگوید که نوبت اوست؛ اما خجالت می‌کشد. مرد نانش را می‌خرد و می‌رود. تو چه پیشنهادی داری؟

ایمان باید به آن مرد اعتراض کند و از حق خودش دفاع نماید.

چون مرد از او بزرگ‌تر است، باید قبل از ایمان نان بگیرد.

ایمان هم نباید نوبت را رعایت کند.

بچه‌ها سر کلاس جیغ و داد می‌کنند. یکی از دخترها کفش ورزشی سارا را جلو در کلاس پرت می‌کند. در همین وقت، خانم معلم وارد می‌شود و همه ساکت می‌شوند. سارا می‌رود کفشش را بردارد. خانم معلم فکر می‌کند این همه سروصدا تقصیر سارا است. او را دعوا می‌کند و سارا گریه‌اش می‌گیرد.

به نظر تو سارا باید چه کار می‌کرد؟

وقتی معلم وارد شد، سارا نباایستی برای برداشتن کفشش می‌رفت.

سارا بایستی به معلم توضیح می‌داد و از حق خود دفاع می‌کرد.

سارا بایستی همراه بچه‌ها جیغ و داد می‌کرد.



اگر
یادگیری از حق
خود دفاع کنی، می‌توانی
در آینده آدم موفق
بشوی.

یاد بگیر!

از حق خود دفاع کن و نشان بده که آدم قوی و محکمی هستی!

از حق خود دفاع کن تا دیگران به حق تو احترام بگذارند و به تو اهمیت بدهند!

از حق خود دفاع کن و اجازه نده کسی حق تو را از بین ببرد!

تصویرگر: مریم قاضی



حساب مشترک

● فاطمه بختیاری
● تصویرگر: ندا حیدری

شاید هم دوست دارید پس انداز داشته باشید؛ اما راهش را بلد نیستید. این هم چند تا راه خوب برای اینکه بیشتر پس انداز کنید:

۱. حساب کتاب چیزهایی که می خرید را داشته باشید. بعضی وقت ها ما برای کار غیر ضروری، بیش از حد خرج می کنیم و اصلاً حواسمان نیست؛
۲. نیاز نیست همه وسایلمان را نو بخریم! اگر سری به انباری خانه بزنید، وسایلی را می بینید که آبجی یا داداشتان با آن ها به مدرسه می رفتند و هنوز می توانید از آن ها استفاده کنید. به جای خرید و خرج یک عالمه پول، از آن ها استفاده کنید و پولش را پس انداز کنید؛
۳. وقتی به مدرسه می روید، از خانه برای خودتان خوراکی بردارید؛ هم سالم تر است و هم کلی پول صرفه جویی می کنید! وقتی اردو می روید یا پارک هم، همین طور؛
۴. برای خودتان یک قلک یا جعبه داشته باشید که پول خرده ها و اسکناس های ته جیبتان را داخل آن بریزید. همین پول های کم، بعد از مدتی که جمع شوند، تبدیل به رقم خوبی خواهند شد؛
۵. برای پس انداز کردن، هدف داشته باشید؛ مثلاً بگویید: «می خواهم فلان دوربین عکاسی را بخرم؛ پس به این مبلغ پول احتیاج دارم.» این طوری برای پس انداز کردن، انگیزه خوبی دارید؛
۶. همه اش اهل حساب کتاب کردن باشید، هم خوب نیست! گاهی بخشنده بودن، خودش یک پس انداز است و خوبی اش به خودتان برمی گردد؛ پس بعضی وقت ها توی کارهای خیر کمک کنید؛
۷. برای خرج کردن پول یا پس انداز کردن، از بزرگترها کمک بگیرید، آن ها تجربه های زیادی در این زمینه دارند که می تواند به شما کمک بکند.

شکمو

اهمیت دادن به بدن کار خوبی است. باعث می شود همیشه مواظب باشیم تا بدنمان کم و کسری نداشته باشد. شکم هم یک عضو بدن است. اهمیت دادن به شکم عزیز، کار بسیار سختی است؛ چون می خواهی او از دست راضی باشد. دائم باید به خورد و خوراکش توجه کنی. نکته بعدی اینکه، همه ما احتیاج به غذا خوردن داریم. این را همه قبول دارند. من هم، مثل شما این دو تا حرف مهم را قبول دارم و به آن عمل می کنم؛ اما داداشم این را تا یک حد قبول دارد؛ مثلاً برای شکمش تا حدی خرج می کند که بتواند مقداری از پولش را پس انداز کند یا تا حدی هله و هوله می خورد که برایش بد نباشد. برای همین، داداشم همیشه جیب و حسابش پر از پول است؛ اما جیب و حساب من همیشه خالی است. نمی توانم بین اهمیت دادن به شکم و پول توجیبی ام یکی را انتخاب کنم.

دفترچه پس انداز

دفترچه بانک ته کمد افتاده بود. سال ها از کمد بیرون نیامده بود و فقط یک بار بانک را دیده بود. دفترچه بانک، خاک گرفته و با بدنی پردرد راه افتاد تا کاری بکند. رفت و رفت تا رسید به قلک. گفت: «دوست قدیمی، مُردم از تنهایی. دوست قدیمی، کمک کن.» قلک با عصبانیت گفت: «خودم به کمک احتیاج دارم!» دفترچه بانک که این حرف را شنید، با سختی رفت تا به ماشین حساب رسید. خواست از بی وفایی صاحبش حرف بزند که ماشین حساب سرفه کرد، خاک و غبار از تنش بلند شد و گفت: «من که سال ها هست صاحبم سراغم را نگرفته است!» دفترچه بانک با ناامیدی رفت و رفت تا رسید جلوی در کمد. نور چراغ اذیتش کرد. صاحب دفترچه تا او را دید، خندید: «تا حالا کجا بودی؟!» آن را برداشت و از خانه بیرون رفت. دفترچه خوش حال شد. بعد از سال ها، دیدن خیابان ها و کوچه ها برایش تازگی داشت. به بانک رسیدند. تمام تن دفترچه، پر از مهر شد. دفترچه هنوز در فکر و خیال بود که توی سطل زباله افتاد و صاحبش رفت. حالا نمی دانست خوش حال باشد یا ناراحت؛ خوش حال از اینکه از ماندن در کمد، نجات پیدا کرده است، ناراحت از اینکه باید برود پیش زباله ها.... بچه های عزیز، تا حالا با پول پس انداز خودتان چیزی خریده اید؟ خیلی کیف می دهد که با پس انداز خودتان چیزی بخرید و از آن استفاده کنید. اگر این تجربه را ندارید، بهتر است یک بار هم که شده، آن را امتحان کنید تا متوجه شوید که چه می گویم!



زندان آهوها

• غلامرضا بکناش

از اشک لبریز است
چشمان آهوها
غمگین، کبوترها
غمگین، پرستوها
...
هر خوشه انگور
بعد از تو، چون زهر است
بی یاد تو، مشهد
غمگین ترین شهر است
...
بعد از تو، سرگردان
فوج پرستوها
شد باغ وحش شهر
زندان آهوها

تقدیم به سه ساله کربلا، حضرت رقیه (سلام الله علیها)

جوجه یاکریم

• سعیده اصلاحی
• تصویرگر: فرشته جعفری فرمند

پرنده آبودون می‌خواد
یک وجب آسمون می‌خواد
یه آشیون تو شاخه‌ها
توی شمیم گل، رها
پرنده کم تحمله
دلش مثل برگ گله
پرنده جاش خرابه نیست
جایی که در عذابه نیست
پرنده زنجیر نمی‌خواد
سیلی و شمشیر نمی‌خواد
آهای گُلا! آهای نسیم!
دیشب یه جوجه یاکریم
تشنه میون شوره‌زار
پای برهنه روی خار
سر بابا رو دید و رفت
پرنده شد، پرید و رفت

دیدار

صبح زود
می خواهی به کجا بروی
زّیان؟

دلم برای مولای مان
امام رضا علیه السلام تنگ شده.
می خواهم به منزل
ایشان بروم.

- امروز اول ماه
است. امیدوارم دیدار
فرزند پیامبر، دل تنگی
مرا برطرف کند.



به مولایم بگو
(ریان پسر شیبیب)
آمده و می خواهد
شما را ببیند.

السلام علیک یابن
رسول الله!
امام: سلام بر تو ای پسر
شیبیب! خوش آمدی.

چشم.
الان به امام عرض
می کنم.



تصویرگر: طاهره امینی

امروز
اول ماه محرم
است، آیا روزه
هستی؟

نه! ای پسر رسول
خدا، روزه نیستم و نمی دانستم
امروز این قدر احترام دارد که
خوب بود روزه بگیرم.

محرم ماهی است که
حتی مردم قبل از اسلام به احترام
آن جنگ نمی کردند ولی مردم این
امت احترام آن را شکستند و فرزندان
پیامبرشان را در این ماه کشتند. خدا
هرگز آنان را نبخشاید.

امروز همان روزی
است که زکریای پیامبر علیه السلام
دعا کرد خداوند به او فرزندی
عطا کند و خدا دعایش را
مستجاب کرد.



ای پسر شیبیب!
هرگاه خواستی برای چیزی گریه کنی
برای جدّ غریب من گریه کن که
همراه با ۱۸ نفر از خاندانش که
بهترین انسان های روی زمین بودند،
مظلومانه کشته شدند.

ای پسر شیبیب! اگر می خواهی روز
قیامت خوشنود باشی و با خاندان همراه باشی
این کارها را انجام بده: ۱. به زیارت امام حسین علیه السلام برو.
۲. قاتلان او را لعنت کن. ۳. هرگاه به یاد حسین و یارانش افتادی
بگو کاش من هم با آنها بودم و به سعادت بزرگ می رسیدم.
۴. در زمان شادی ما خانواده شاد باش و در روزهای غم و اندوه ما
اندوهگین و غمناک باش.



سلام ضامن آهو

سیده افروز ارزه‌گر

پدرم گفت: «برویم» مادرم لبخندی زد: «یعنی طلبیده ما را؟» من پرسیدم: «طلبیده یعنی چه؟» مادر و پدر برایم توضیح دادند که بعضی سفرها دعوت‌نامه می‌خواهد، نه از آن دعوت‌نامه‌های کاغذی و رسمی: نه! وقتی آدم‌ها از ته دل، رسیدن به جایی را می‌خواهند و شوق سفر را دارند، انگار مقصد، آن‌ها را صدا می‌زند و مشکلات سفر آسان می‌شود. پدرم گفت: «برویم» ما سفرمان را با کوله‌ای سبک و پرچمی در دست و دلی پرشوق شروع کردیم.



من و برادرم دوقلو هستیم؛ ولی شبیه هم نیستیم. به ما می‌گویند: «دوقلوهای ناهمسان». ما همه‌جا باهم می‌رویم و سعی می‌کنیم باهم کارهای خوب را یاد بگیریم. این سفر هم، سفر من، پدر و مادر و برادرم هست. برادرم عضو هیئت مسجد است. در دسته‌های عزاداری هیئت، طبل می‌زند؛ اما من موقع عزاداری‌ها، دست مادر را می‌گیرم و جمعیت را همراهی می‌کنم. در این سفر، همراه خانواده‌ما، خانواده‌های دیگری هم هستند و از مسجد، وسایل عزاداری را هم آورده‌ایم. کاروان ما، کاروانی عزادار است که در فاصله‌هایی از مسیر هم، مدح و سوگ امام‌رضا (سلام‌الله‌علیه) را می‌خوانند. برادرم هم طبل عزاداری را می‌زند. او می‌گوید: «می‌خواهم پرشورترین طبل‌را در مشهد، روبه‌روی حرم آقا بزنم».



اوایی که می‌خواستیم این سفر پیاده را تا مشهد برویم، خیلی از بزرگ‌ترها نگرانمان بودند. می‌گفتند: «بچه‌ها خسته و بی‌حوصله می‌شوند». مادر هم، گاهی نگران می‌شد؛ اما پدر می‌گفت: «بچه‌های دیگری هم هستند که باهم می‌توانند هم‌صحبت و هم‌گروه شوند و هوای هم را داشته باشند». از ما کوچک‌تر هم آمده بود. در راه، گاهی باهم سوره‌هایی را می‌خواندیم که حفظ بودیم و گاهی شعرهای نوحه‌های امام هشتم (سلام‌الله‌علیه) را، گاهی زنجیرهای کوچکمان را به دوش می‌انداختیم. گاهی سربند «یا زهرا» و «یا حسین» و «یا علی» می‌بستیم و گاهی هم برای هم قصه تعریف می‌کردیم: از ضامن آهو تا انگورهای سمی شهادت.



این‌همه آدم، داوطلبانه آمده‌اند سفری که نه هواپیما دارد، نه قطار، نه اتوبوس و نه ماشین کولردار. پای پیاده، از جاده‌های پر از کوه و دشت رد شده‌اند و اشتیاق دلشان بیشتر و بیشتر شده است. حالا رسیده‌ایم به مردمی که مشتاق رسیدن ما هستند: برایمان غذا می‌آورند و گردوخاک لباس‌هایمان را می‌تکانند و به مکان‌هایی راهنمایی‌مان می‌کنند تا در آنجا استراحت کنیم. من عاشق غذای نذری‌ام. همیشه طعم و بوی غذایی که با عشق پخته می‌شود، عالی است. چه عشقی بالاتر از کمک به عاشقان امام‌هشتمان؟!



گلدسته‌ها را که از دور دیدیم، مادر گفت: «السلام علیک یا عَرِيبُ الْعَرَبِ!» پدر گفت: «سلام بر توی ای شمس الشموس!» من گفتم: «سلام ضامن آهوها!» برادرم گفت: «سلام آقای من!» مادر قبل سفر به من زیارت‌نامه‌ای داده بود. از همان نگاه اول به گلدسته‌ها و گنبد، زیارت‌نامه را از حفظ خواندم. راستش را بخواهید، زیارت من از همان وقتی شروع شده بود که بند کفشم را برای آغاز سفر بستم. حالا از ته دل و با صدای بلند و از حفظ می‌خوانم. کبوتر دلم هوایی شده است. دوست دارم بدوم به سمت گنبد....



به میدان شهدا که رسیدیم، دسته‌ها، عزاداری را با شور و ماتم شروع کرده بودند. نزدیکی اذان، دسته‌ها یکی‌یکی به سمت مسجدها و حرم رفتند تا نماز بخوانند. ما هم برای نماز به حرم رفتیم. بعد از زیارت و کمی دعا و استراحتی کوتاه، شمع‌دان‌ها روشن شدند و ماتم‌خوانی‌ها آغاز شدند و بچه‌هایی که شمع شام غریبان به‌دست داشتند، از دور و نزدیک به حرم آمدند. شب غریبان بود؛ اما دل‌های زائران، پیش امامشان غریب نبود و مثل شمعی، شب را روشن کرده بودند!



سوره شناسی

سوره‌ی اخلاص
ویژگی‌های سوره‌ی اخلاص

من سوره‌ی اخلاص هستم. چهار آیه دارم و در شهر مکه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده‌ام. به هنگام جمع‌آوری و ترتیب دادن به سوره‌های قرآن، مرا در ردیف صد و دوازدهمین سوره، در جزء سی‌ام، پس از سوره‌ی «مسد» و پیش از سوره‌ی «فلق» جای دادند.

چرا به این سوره، اخلاص می‌گویند؟

«اخلاص» به معنای خالص کردن و پاک نمودن است. به من سوره‌ی «اخلاص» می‌گویند چون هر کس من را بخواند و به آن چه در آیه‌های من آمده ایمان داشته باشد؛ دین و عقیده‌اش از کجی‌ها و عیب‌ها پاک و خالص می‌شود.

از آن جایی که در آیه‌های من، سخن از یکتایی و یگانگی خداوند است به من سوره «توحید» نیز می‌گویند.

چه شد که سوره‌ی اخلاص نازل شد؟

علت نازل شدن من این بود که: عده‌ای از یهود و مشرکان پیش رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «ای محمد! پروردگارت را برای ما تعریف کن و او را به ما بشناسان»، حضرت سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا اینکه خداوند، آیه‌های مرا بر او نازل کرد و پیامبر توانست پاسخ آن‌ها را بگوید.

درس‌ها و پیام‌های سوره‌ی اخلاص

من در این سوره برای شما درس‌ها و پیام‌های بسیار مهمی دارم که بعضی از آن‌ها را یادآوری می‌کنم:

- خداوند یگانه و یکتاست.
- خداوند از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است، اما همه‌ی موجودات به او نیازمندند.
- خداوند فرزند ندارد و پدر هیچ‌کسی نیست.
- خداوند شریک و مثل و مانندی ندارد.

فضیلت تلاوت سوره‌ی اخلاص

در فضیلت تلاوت من روایت‌های بسیاری آمده است از جمله:

- امام صادق علیه السلام فرمود: «خواندن سوره‌ی «قل هو الله احد»، پاداش یک سوم قرآن را دارد».
- از حضرت رضا علیه السلام از توحید و یکتایی خدا پرسیده شد؟ حضرت فرمود: «هر کس «قل هو الله احد» را بخواند و ایمان آورد، پس توحید و یگانگی خدا را شناخته است».

بگرد و پیدا کن!

چند سوره‌ی قرآن، با کلمه‌ی «قل» آغاز می‌شود؟ نام ببر؟



مرد کنار کوچه ایستاده بود. هم می‌ترسید و هم خجالت می‌کشید به خانه‌ی پیامبر برود و با او روبه‌رو شود. آهسته به دیوار تکیه داد. آه کشید و با خود گفت: خدایا می‌دانم که به فرمان پیامبر عمل نکرده‌ام، اما پشیمانم. خدایا کمکم کن، می‌ترسم به نزد او بروم و او مرا نبخشد.

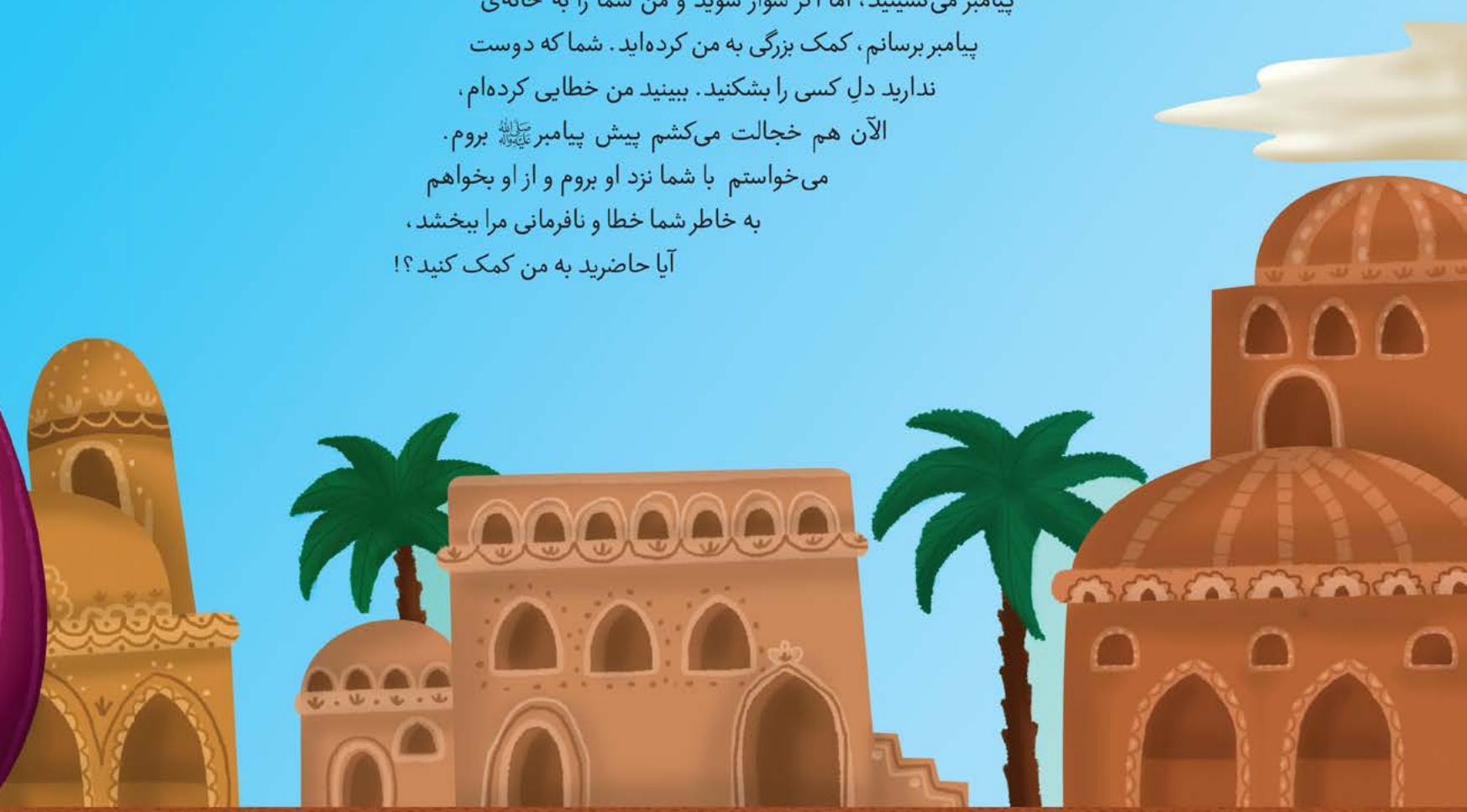
چشم‌هایش خیس اشک شد. با لبه‌ی عبایش اشک‌هایش را پاک کرد و باز به فکر فرو رفت. ناگهان دو سایه‌ی کوچک را جلوی خود دید. آن دو کودک، حسن و حسین ﷺ بودند. یک دفعه چیزی به ذهن مرد رسید و با خودش گفت: پیامبر ﷺ به این دو کودک خیلی علاقه دارد، شاید به خاطر آن‌ها از خطایم چشم‌پوشی کند. به این طرف و آن طرف نگاه کرد. کسی توی کوچه نبود. مرد جلو رفت و گفت: سلام علیکم. بچه‌ها جواب سلامش را دادند.

مرد گفت: می‌دانم پیش پدر بزرگ‌تان می‌روید. پس بیایید من شما را به خانه‌اش برسانم. بعد آهسته کنار بچه‌ها نشست و گفت: بیاید روی شانه‌هایم سوار شوید. حسن و حسین ﷺ به هم نگاه کردند. مرد گفت: خواهش می‌کنم سوار شوید. می‌دانم فقط روی شانه‌های پیامبر می‌نشینید، اما اگر سوار شوید و من شما را به خانه‌ی پیامبر برسانم، کمک بزرگی به من کرده‌اید. شما که دوست ندارید دل کسی را بشکنید. ببینید من خطایی کرده‌ام، الان هم خجالت می‌کشم پیش پیامبر ﷺ بروم. می‌خواستم با شما نزد او بروم و از او بخواهم به خاطر شما خطا و نافرمانی مرا ببخشد، آیا حاضرید به من کمک کنید؟!

حسن و حسین ﷺ لبخند زدند و روی شانه‌اش نشستند. مرد راه افتاد. ولی هنوز می‌ترسید. چند لحظه بعد خود را در مقابل پیامبر ﷺ دید. سلام کرد. پیامبر ﷺ با دیدن بچه‌ها روی دوش مرد تعجب کرد. مرد آن‌ها را بر زمین گذاشت. پیامبر ﷺ بچه‌ها را در آغوش گرفت و آن‌ها را بوسید. مرد نفس زنان و خجالت‌زده گفت: ای رسول خدا، من به خدا و به این دو عزیز شما پناه آورده‌ام. از خطایی که کرده‌ام پشیمانم. از شما می‌خواهم به خاطر این دوتا مرا ببخشید.

حسن و حسین ﷺ به پیامبر ﷺ نگاه کردند. آن‌ها با چشم‌های معصوم‌شان از پدر بزرگ می‌خواستند تا او را ببخشد. پیامبر از حرف مرد خنده‌اش گرفت و دست جلو دهانش برد. کمی خندید و گفت: من شفاعت این بچه‌ها را قبول می‌کنم. خطایت را می‌بخشم. شما آزادید. مرد از خوش حالی نمی‌دانست چه کار کند. به پای پیامبر افتاد و گریه کرد.

محمود پور وهاب





زهرا شریعت



ثنا کنعانی



عهدیه اسداللهی



روشا هنرمند



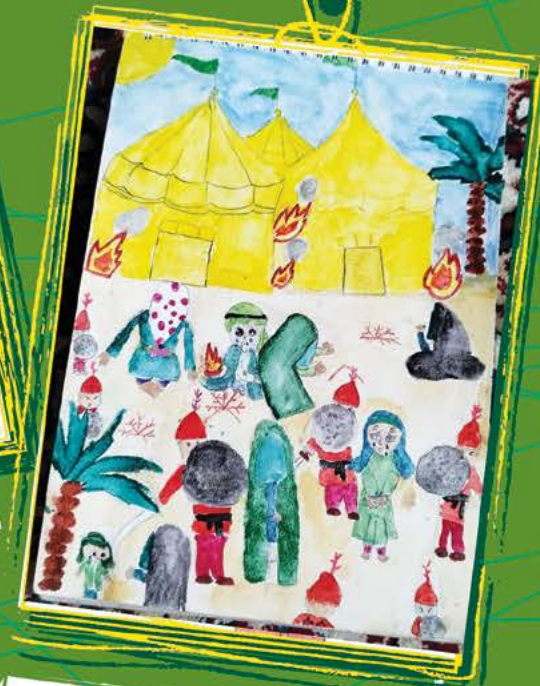
حدیث عزیزیان



فاطمه لامی



محدثه رنجبر



فاطمه میرشکاری سلیمانی



محمد رجبعلی بیگلر



ایلیا قاسمی

ازتون متشکریم!

مسابقه فرهنگی نورالهدی. کودک

پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است. به روش زیر می‌توانید در مسابقه فرهنگی شرکت کنید. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد ۴ رقمی از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۰۲۲۲۲۰۸۰۳۰۰ ارسال کنید.
مثال: نورالهدی کودک ۴۲۳۳ علی رضوی

پرسش‌ها

پرسش اول. چه درسی از داستان «یک قول حسابی» می‌گیریم؟

۱. راست‌گو باشیم
۲. مهربانی کنیم
۳. اسراف نکنیم
۴. حرف‌های خوب بزنیم

پرسش دوم. امام رضا (علیه السلام) بهترین صفت پدران خود را چه بیان کرده است؟

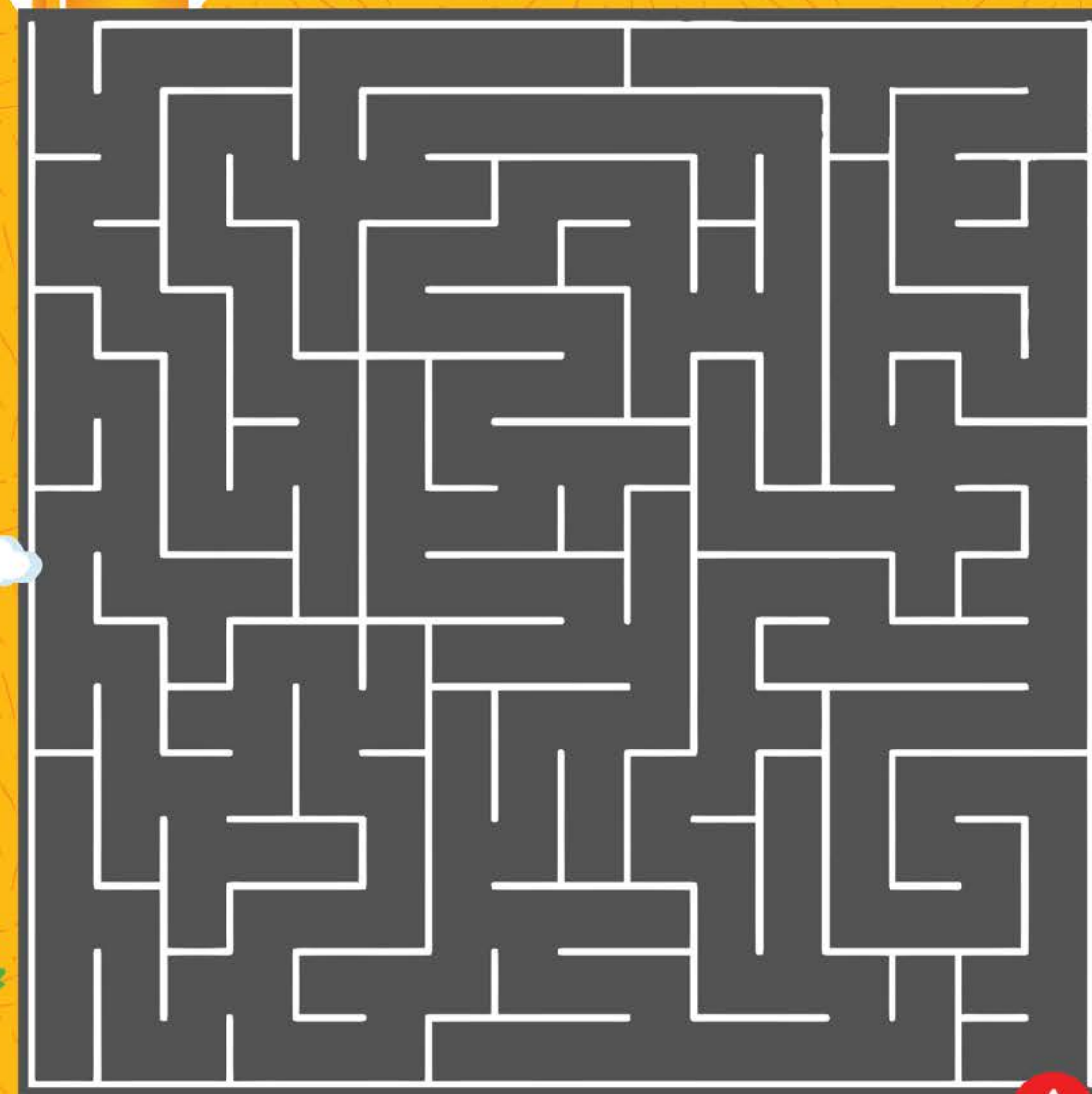
۱. تقوا
۲. درستکاری
۳. حرف‌های خوب
۴. گزینه ۱ و ۲

پرسش سوم. امام رضا (علیه السلام) به پسر شیب برای اینکه قیامت با خاندان اهل بیت همراه باشد، چه کاری را سفارش کرد؟

۱. به زیارت امام حسین (علیه السلام) برو
۲. با دوستان ما مهربان باش
۳. ما را دوست داشته باش
۴. در راه خدا اتفاق کن

پرسش چهارم. من سوره‌ای هستم که خواندنش، پاداش یک‌سوم قرآن را دارد؟

۱. سوره توحید
۲. سوره اخلاص
۳. سوره فلق
۴. گزینه‌های ۱ و ۲



بچه‌ها!
مسیر پیاده روی به سمت حرم
مطهر امام رضا (سلام الله علیه)
رو به این زائر کوچولو نشون
بدین.



می‌توانید آثار خود را، با محوریت امام رضا(ع)، در قالب
دل‌نوشته، نقاشی، کلیپ و... در پیام‌رسان‌های گپ، ایتا،
تلگرام و سروش، به آدرس ادمین
نورالهدی [@noorlhodaRazavi](https://www.instagram.com/noorlhodaRazavi) بفرستید.
آثار برتر در نگارخانه حرم مطهر اکران خواهند شد.

در صورتی که عضو نورالهدی نیستید،
برای عضویت، در ساعات اداری با
شماره ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۷۳
تماس بگیرید.

آدرس کانال‌های حرم مطهر رضوی:
دخترونه حرم رضوی (دخترونه‌ترین پاتوق مجازی حرم رضوی):
[@dokhtar_razavi](https://www.instagram.com/dokhtar_razavi)
حرم مطهر امام رضا(ع):
[@razavi_aqr_ir](https://www.instagram.com/razavi_aqr_ir)
کودکانه رضوی:
[@koodakane_razavi](https://www.instagram.com/koodakane_razavi)